

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بحث و بررسی کلام مرحوم شهید صدر

عرض کردیم مرحوم شهید صدر (رضوان الله علیه) فرمودند: روایاتی که ظهور دارد غیر از ائمه معصومین (ع) کسی قرآن را نمی‌فهمد، یا باید بگوییم مجعول است و یا باید آنها را توجیه کرده و بر خلاف ظاهر حمل‌شان کنیم. و فرمودند: این روایات، هرچند از نظر دلالت تام هستند، اما از نظر سند، هیچ کدام دارای سند صحیحی نیستند؛ و اگر دو نکته را در اینجا ضمیمه کنیم، این مطلب روشن می‌شود که این روایات عنوان روایات مجعول را دارد.

یک نکته‌اش را دیروز شروع کردیم که اگر حال روات را بررسی کنیم، معلوم می‌شود که روات مذکور در اسناد این روایات دارای خصوصیات بودند که می‌خواستند مردم را از ظواهر شرع دور کرده و مسائل و مطالب را منحصر به خودشان کنند. در مورد سعد بن طریف گفتیم. اما جابر بن یزید، مرحوم شهید صدر می‌فرماید: او نیز مانند سعد است. این شخص در روایت 41 در سند جابر بن یزید قرار دارد. جابر در روایتی گفته است: «دخلت علي الباقر (ع) و أنا شاب فاعطاني كتاباً للحفظ عندي و كتاباً آخر لحديث الناس به»، می‌گوید: خدمت امام باقر (ع) رسیدم در حالی که جوان بودم، امام (ع) دو کتاب به من دادند که یک کتاب را پیش خودم نگهداری کنم و دیگری کتابی که احادیث آن را برای مردم بخوانم.

این چه معنا دارد که بگوئیم امام (ع) به او دو کتاب داده است! ممکن بوده که امام (ع) معارفی را برای بعضی از خواص اصحابشان بیان کنند، اما این که آن را ضمن یک کتاب به او می‌دهند، معنا ندارد؛ بالاخره بعد از این که او از دنیا می‌رود، تکلیف این احادیث چه می‌شود؟

نسبت به آینده این کتاب چه می‌شود؟ چنین چیزی معنا ندارد. مرحوم والد مارضوان الله علیه در یکی از بحث‌هایشان در بررسی سند فقه الرضا می‌فرمودند: دأب ائمه معصومین (ع) این نبوده که چیزی را به عنوان کتاب بنویسند؛ البته موارد و رساله‌هایی مثلاً از امام صادق در باب ارث و... داریم، اما دأب ائمه (ع) چنین نبوده که چیزی را ابتدائاً به عنوان کتاب بنویسند و آن را در اختیار روات قرار دهند. این مطلب بسیار مهمی است که نکته‌های زیادی از آن قابل استفاده است و شاید یک علت این امر آن باشد که کتاب قابل کم و زیادکردن است و در نسخه برداری در آن دست برده شود.

همینطور جابر بن یزید در جای دیگری گفته است: «الامام (ع) حدثني بسبعين ألف حديث، - امام (ع) هفتاد هزار حدیث به من یاد داده است - ولم يأذن لي بأن أحدث به - و به من اجازه نداده است که این هفتاد هزار حدیث را بگویم. در مورد این حرف، اولاً این عدد عددی است که اگر ما تمام روایات را جمع کنیم به پنجاه هزار حدیث نمی‌رسد، و این که یک نفر هفتاد هزار حدیث از امام (ع) شنیده باشد، عادتاً چنین چیزی نمی‌شود؛ بر فرض هم که شده باشد، این که امام (ع) فرموده باشد حق نداری آنها را به کسی بگوئی استبعاد دارد؛ و ثالثاً می‌گوید: من می‌رفتم و این احادیث را برای چاه می‌گفتم!

این حرف چه معنا دارد؟ مرحوم آقای صدر فرموده‌اند: اگر در این سنخ از روایات دقت کنیم، ظن قوی پیدا می‌کنیم که چنین افرادی می‌خواستند ابواب معرفت را ببندند و دین را برای خودشان احتکار کنند - و جعل الاسلام أمراً عجیباً لا یصل الیه الا من کان مثله من الناس - اسلام را یک چیز خیلی عجیب و غریبی جلوه دهند که فقط بعضی از افراد بتوانند به آن برسند. سپس، می‌فرمایند: - فبحساب الاحتمالات - روی مبنای حساب احتمالات - یحصل الظن القوی بکذب هذه الروایات - ظن قوی پیدا می‌کنیم که این روایات مجعول هستند، و این روات، روشی غیر از روش زراره و محمد بن مسلم و ... داشته‌اند.

امثال زراره که به ائمه (ع) بیشتر از دیگران نزدیک بودند، چرا چنین مطالبی را نقل نمی‌کنند؟ اینها مسلکی داشتند که ایشان اسمش را چنین عنوان می‌کند: تعقید المطالب المطالب و تأویل القضايا الدینیة بما لا یناسب ذوق اولئک السلف الصالح - این افراد مطالب دینی را طوری تأویل می‌کردند که سلف صالح آنها را قبول نداشتند و با ذوق سلف صالح سازگاری نداشت. بعد در آخر می‌فرمایند: از این جهت، در هر روایتی باید تاریخ راوی‌های آن را بررسی کنیم که در چه زمانی به دنیا آمده است، در چه محیطی بوده، افکارش چه بوده و این راوی معمولاً چه نوع روایاتی را نقل می‌کند؛ اگر دیدیم خودش آدم غیر عادی است و معمولاً هم روایات غیر عادی نقل می‌کند، مثل روایتی که دیروز گفتم - که فحشاء و منکر را به معنای رجل نقل کرده است - در این صورت، روایات این راوی از درجه اعتبار ساقط است. تا اینجا نکته اول ایشان تمام می‌شود؛ اما قبل از اینکه نکته دوم را ذکر کنیم، چند نکته را به عنوان ملاحظه در کلام شهید صدر ذکر کنیم.

مناقشه استاد محترم در نکته اول کلام مرحوم شهید صدر

اولین ملاحظه این است که ایشان فرمودند وقتی این روایات ضعیف السند است و ما شک در ردع می‌کنیم، استصحاب عدم ردع را جاری می‌کنیم. اشکال ما این است که نیازی به استصحاب عدم ردع نیست؛ زیرا، بنای عقلا بر حجیت ظواهر را داریم و همین مقدار که رادع احراز نشد، کفایت می‌کند که آن بنای عقلا به قوت خودش باقی بماند؛ و دیگر لازم نیست که به این بنای عقلا، استصحاب عدم ردع را ضمیمه کنیم.

اشکال دوم این است که ما در اینجا حدود هشتاد و دو روایت داریم که برخی از آنها دارای سند معتبر هستند؛ درست است شاید غالب این روایات ضعیف السند باشند، اما سند بعضی از روایات صحیح است و همین مقدار کافی است؛ ثانیاً بر فرض که تمام این روایات ضعیف السند باشند، اگر روات تمام آنها از قبیل جابر بن یزید و سعد بن طریف بود، این فرمایش شما درست است و علم به کذب آنها پیدا می‌کنیم؛ اما این روایاتی که به فرمایش شما ضعیف هستند، دارای روات مختلفی هستند و در این صورت، برای ما تواتر اجمالی می‌آورد که بگوئیم بعضی از این روایات از امام (ع) صادر شده است؛ مثلاً روایت «لیس شیء أبعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن»، این تعبیر شاید در حدود هشت روایت ذکر شده باشد و از اینجا اجلاً علم پیدا می‌کنیم که بالاخره این تعبیر از امام (ع) صادر شده است.

بنابراین، یک تواتر اجمالی وجود دارد و همچنین می‌توانیم ادعای تواتر معنوی کنیم در این زمینه؛ لذا، حالا که نمی‌توانیم به ظاهر این روایات اخذ کنیم، آنها را توجیه کنیم؛ بگوییم «إنما يعرف القرآن من خوطب به» معنایش این نیست که «يعرف ظواهر القرآن من خوطب به»؛ مردم عادی نیز ظواهر قرآن را می‌دانند و می‌فهمند؛ پس منظور این است که باطن و حقیقت قرآن را این بزرگان می‌فهمند. ما باید چنین توجیهی برای این روایات داشته باشیم و نمی‌توانیم بگوییم همه 82 روایت را یک مرتبه و بطور کلی از درجه اعتبار ساقط است.

من قبلاً هم عرض کردم که ما باید واقعاً در رجال دقت داشته باشیم، اما گاه یک اظهار نظر رجالی، یک کتاب پر از حدیث را از اعتبار می‌اندازد و از دایره حجیت خالی می‌کند؛ احادیثی که معلوم است مضمون آنها از غیر امام معصوم (ع) صادر نمی‌شود.

حدیث «أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِئاً لِنَفْسِهِ حَافِظاً لِدِينِهِ مُخَالَفاً لِهَوَاهُ مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ» در یکی از کتاب‌هایی که نقل شده است، تفسیر منسوب به امام عسکری(ع) است؛ حالا در این که آیا این تفسیر منسوب به امام عسکری(ع) درست است یا نه؟ عده‌ای مثل مرحوم مجلسی اصرار دارند که همه روایات آن معتبر است و عده دیگری از رجالین مثل ابن‌غضائری و مرحوم علامه می‌گویند تمام روایاتش از اعتبار ساقط است؛ نمی‌شود با کتابی که چنین حدیثی در آن وجود دارد، اینگونه برخورد کرد.

مرحوم شیخ انصاری - اگر یادتان باشد - در رسائل هنگامی که این حدیث را نقل می‌کند، می‌گوید: این روایت را از کتابی که منسوب به امام عسکری(ع) است نقل می‌کنیم، اما آثار صدق از روایت پیداست؛ یعنی ما باید جایی هم که سند روایت اعتبار ندارد، اما متن مورد اطمینان و وثوق دارد، که انسان به صدور آن اطمینان پیدا می‌کند، به آن روایت اخذ کنیم. بنابراین، نه باید خیلی راه افراط را رفت و نه راه تفریط را رفت؛ روایتی که قابل اخذ است، حتی اگر ظاهرش را هم نمی‌فهمیم، باید آن را گرفت و علمش را به اهلس برگرداند.

باید این چنین باشیم؛ البته نمی‌خواهم بگویم آنچه که دیگران هم گفتند مثل اینکه «الفحشاء رجل» آنها هم درست است؛ نه، چنین نیست؛ اما اگر در روایتی آمد که «ليلة القدر فاطمة(س)» و ما نفهمیدیم که منظور چیست، حق نداریم که آن را از اعتبار ساقط کنیم و بگوئیم مجعول است؛ لیکن با تمام این حرف‌ها، بعضی از روایات مجعوله داخل در اینگونه روایات قرار گرفته است که باید آنها را کنار گذاشت.

اینها ملاحظات مربوط به قسمت اول بود؛ قسمت دوم را روز شنبه انشاءالله عرض می‌کنیم. والسلام.